



نگاهی به سریال «شنا کردن با کوسه‌ها»

فاز دوم جنبش «من هم»

فاطمه قاسم آبادی

تقریباً از سه سال پیش که یک سری افشاگرۃی‌ها، پیرامون سوءاستفاده جنسی در غرب و بخصوص در هالیوود و صنعت فیلم و سریال سازی اتفاق افتاد، جنبش «من هم» یا همان «می تو» به‌راه افتاد. از همان زمان و در راستای همین جنبش، در این سه سال، فیلم‌ها و سریال‌های زیادی ساخته شد... البته که در اکثر این ساخته‌ها، به نمایش داستان قربانیان واقعی تجاوز و تعرضات جنسی، پرداخت نشد و در بیشتر این تولیدات، در نهایت باز هم قربانیان به صورت قسمتی از زندگی روزمره و برای پیشرفت خود، مجبور به تحمل این بی‌حرمتهای نشان داده شدند... حالا و بعد از گذشت سه سال، این نوع رویکرد، با تغییر حالت قربانی به شکارچی، سعی دارد بی‌حرمتی در راستای پیشرفت در شغل را، نه به صورت یک اجبار، بلکه به صورت یک عمل کاملاً آگاهانه و ارزشمند، به تصویر بکشد و جنبش متلا مدافع حقوق قربانیان را به سمت فازهای بعدی و از پیش طراحی شده اش بکشانند... سریال «شنا با کوسه‌ها» به کارگردانی «تاکر گیتس» و با نویسندگی «کاتلین رابرتسون» محصول سال ۲۰۲۲ آمریکاست.

داستان کوسه‌ها بر سر لاشه قدرت

فیلم «شنا با کوسه‌ها» در سال ۱۹۹۲ و با بازی «کوبن اسپیسر» در نقش یک مدیر اجرایی بسیار سختگیر و «فرانک ویلی» در نقش دستیار تحت فشارش که به فکر انتقام می‌افتد، ساخته شد... سریال شنا با کوسه‌ها هم با الهام از همان فیلم ولی با رویکردی زنانه، سعی داشت داستان خودش را بگوید.

در سریال شنا با کوسه‌ها، «لو سیمز» به عنوان یک کارآموز در شرکت «فاونتن پیکچرز» درهالیوود، کار خودش را آغاز می‌کند... این دختر که از ایلالتی کوچک به هالیوود آمده، در ظاهر دختری ساده، با سبک پوششی معصومانه و کلاسیک است ولی بعد از مدتی معلوم می‌شود که او در زیر لوای یک دختر معصوم و بی گناه، می‌خواهد به هر قیمتی پیشرفت کند و خودش را به مدیرعامل این شرکت که زنی به نام «جوئیس‌هالت» است، نزدیک کند... لو، به خاطر پیشرفت در شغلش، دست به هر کاری می‌زند... از اغوای یک زن همجنسگرای نویسنده گرفته، تا مسموم کردن و قتل دستیار جوئیس و... ولی بعد از مدتی، لو به خاطر سرعتی که برای رسیدن به موفقیت دارد، گیر می‌افتد و نقشه‌های شومش بر ملا می‌شود و در این بین، جوئیس که حداکثر استفاده را از لو کرده و دیگر احتیاجی به او ندارد، هر گونه شناخت و آشنایی با او را کتمان می‌کند...

در ادامه می‌تو

در سریال شنا با کوسه‌ها، مخاطبین از همان ابتدا زاننی را می‌بینند که برای پیشرفت شغلی حاضرند، به راحتی دست به هر کاری بزنند و دیگر خبری از زنان تحت فشار و قربانی نیست و می‌شود گفت، این زنان بیشتر در نقش شکارچی هستند تا قربانی یک سیستم فاسد...

در سریال مخاطبین می‌بینند که لو هم مانند جوئیس، به خاطر جاه طلبی‌هایش قوانین را زیر پا می‌گذارد تا به چیزی که می‌خواهد برسد و هیچ منع و ارزش انسانی هم در این زنان، وجود



ندارد. با توجه به داستان سریال، جالب است که پدیده‌آورنده این سریال یا کاتلین رابرتسون، که خودش هم یک زن است، در مورد سریالش گفته است: «فقطی متن را می‌نوشتم، جنبش می‌تو به نوعی در حال انفجار بود و ماجرای هاروی واینستین افشا می‌شد و همه چیز رو به نابودی بود... این بخشی از چیزی بود که در ذهن من می‌گذشت که قطعاً در متن هم نمود پیدا کرد... اما من واقعا علاقه‌ای به تفسیر جایگاه ما زنان در جامعه ندارم، و تنها چیزی که واقعا می‌خواستم این بود که چگونه بازیگری را در ۱۰ سالگی شروع کردم و در ۲۰ سال گذشته، چه چیزهایی در این صنعت دیدم...» جالب است که نویسنده سریال، عنوان می‌کند که کاملاً اتفاقی نوشتن چنین فیلم‌نامه‌ای، به زمان افشای رسوایی‌های هاروی واینستین بر خورد می‌کند! و جالب‌تر اینکه ماجرای سریال او، برخلاف فیلم‌ها و سریال‌های سه سال گذشته، که زنان، در آنها، به‌زور و با اکراه مجبور بودند با سیستم همکاری کنند، است. در سریال شنا با کوسه‌ها، نویسنده سعی دارد تا با نشان دادن یک سری شخصیت نصفه نیمه و فاقده وجهه‌ای انسانی، این بار به جای سیستم فاسد و سرمایه‌داری که ذهن مخاطبین را در تسخیر خود گرفته است، این بازی کثیف را در حد تعدادی شخصیت طماع و فاقده ارزش اخلاقی، تنزل بدهد.

دشنی ادامه‌دها بر سر زنا

زنان در سریال شنا با کوسه‌ها، هیچ وجه انسانی و ارزش معنوی ندارند و تنها برای رضای امیال خود، زنده هستند... این زنان که برای رسیدن به پیشرفت شغلی از هیچ حرکت غیراخلاقی و جنایتی رویگردان نیستند، در سطح‌های نویسنده، مدیرعامل و حتی یک کارآموز تازه‌کار شهرستانی به تصویر کشیده می‌شوند... درست است که نمی‌شود انکار کرد چنین شخصیت‌هایی در دنیای واقعی و بخصوص در صنعت مبتذلی مانند فیلم‌سازی در هالیوود، وجود دارند ولی این مطلب که حتی یک زن با اخلاق یا معمولی در این داستان وجود ندارد و زنان در نمونه‌های بسیار فاسد که خودشان به دنبال فساد هستند به تصویر کشیده می‌شوند، دیگر زایدروی است! مخصوصاً اینکه هنوز هم در آمریکا و بخصوص در ایالت‌های کوچک، وقتی دختران به دنبال آرزوهای خود به شهرهای بزرگ می‌آیند، حال و هوای محیط زندگی خودشان را دارند و نمی‌توانند در مدت زمان کوتاه این‌طور تغییر کنند... البته نویسنده برای تکمیل پازل مبتذل خود، شخصیت لو را به عنوان نه تنها یک کارآموز، از ایلالتی کوچک، که به عنوان یک بیمار روانی و غنده‌ای معرفی می‌کند تا دستاخش هیچان بیشتری پیدا بکند و رفتار غیر اخلاقی او به بهانه بیماری روانی، برای مخاطبین، مثلاً منطقی به نظر برسد!

این دید پست و حقیرانه نسبت به زنان که در آموزه‌های پهلوی به عنوان موجودات پلید به تصویر کشیده می‌شوند و با داستان‌هایی مانند «فریشتن زن از دنده چپ مرد» و یا معرفی حضرت حوا(ع)، به عنوان عامل فریب حضرت آدم(ع) و بیرون شدنش از بهشت، سال‌ها بیان شده‌اند، از دربراز در ساخته‌های سینما و تلویزیون هالیوود مانند زهر تزریق شده است و باعث شده تا دیگر هیچ ارزشی برای موجودیت زنان در این ساخته‌ها، وجود نداشته باشد، مخصوصاً که کمپانی‌های بزرگ هالیوود، زیر نظر صاحبان پهلوی و صهیونیست‌شان اداره می‌شود که در این سال‌ها، تمام سعی خود را کرده‌اند تا وجه انسانی و ارزشمند زنان را در حد حیواناتی دست‌آموز و به دنبال فراهم کردن لذت برای مردان، پایین بیاورند.

انبوه‌سازی برای عادی‌سازی

بعد از مرحله افشاگرۃی‌ها و نشان دادن قربانیان مثلاً ناراضی، حالا دیگر وقت آن رسیده است که با جنبش می‌تو، به عنوان دستاویزی برای تولید محتوا در جهت عادی‌سازی هر چه بیشتر تجاوزها و توهین‌ها رفتار شود... در همین راستا، کاتلین رابرتسون نویسنده این سریال در مصاحبه‌ای عنوان کرده بود: «در تمام این سال‌ها چیزهایی دیده‌ام، چیزهایی شنیده‌ام و شاهد چیزهایی بوده‌ام و به خودم گفته‌ ام، اوه، خدای من، این می‌تواند صحنه خیلی جالبی در یک سریال باشد، با این می‌تواند یک لحظه دیوانه‌کننده باشد... بنابراین شنا با کوسه‌ها تا حدی کاهش در تجربیات خودم به عنوان کسی است که در دوران کودکی وارد صنعت بود، اگر بپذیریم که ماجرای سریال شنا با کوسه‌ها، کاملاً و بدون هیچ اغراقی، حقیقت را به تصویر کشیده است، اینکه چرا این حقایق تلخ و دردناک، که در آن هیچ اثری از انسانیت باقی نمانده است، برای یک نویسنده زن، تا این درجه سرگرم‌کننده و به اصطلاح، «مخاطب جذب کن» است، جای سؤال دارد!

در سال‌های اخیر و با وجود شبکه‌های اینترنتی مانند نتفلیکس، آمازون و... سیاست انبوه‌سازی و جذب مخاطبین با اشباع‌شان از طریق ساخته‌های فراوان، بسیار مورد توجه مدیران هالیوودی قرار گرفته است... «شنا با کوسه‌ها» هم در راستای همین انبوه سازی‌ها، منتها با رویکردی فانتزی و سودجویانه، به جنبش می‌تو ساخته شده است... جالب است که این سریال، با وجود بازیگران محبوب و معروفش، نتوانست نظر مخاطبین عام را به روایتش جلب کند و داستان زنان طماع، که هیچ حد و مرزی را نمی‌شناسند، از نظر مخاطبین عام به شدت پس خورد...

نحوه مواجهه آشوب‌بران با نیروهای انتظامی در اغتشاشات سال ۱۴۰۱ درمقایسه با فتنه‌های قبلی لبریز از توحش کم‌سابقه بوده است. جدا از پروژه تهییج رسانه‌های بیگانه، بخشی از این شکاف را باید در بازسازی دیدگاه‌های ارانه شده در محصولات فرهنگی اخیر جست‌وجو کرد.

یکی از سیاست‌های اخیر جریان اصلی تولید فیلم و سریال تشدید زمینه‌های گسست اجتماعی شهروندان و نیروهای حافظ امنیت است. اما در

بُعد آزادی‌های اجتماعی، ریشه‌ها، منطقی و نحوه عملکرد بخشی از ساختار انتظامی کشور از دریچه اشتباهی به چالش می‌کشد. منطق پرسشگری درباره رابطه جوانان در دهه ۶۰ توسط این نهاد بیش از آنکه دلایل اخلاقی داشته باشد، دارای منطقی امنیتی بوده است. مراجعه دقیق به تاریخ نشان می‌دهد دهه ۶۰ در حالی‌که کشور درگیر دفاع غظیمی است، کلان‌شهرها با چالش عناصر خرابکار و

با فردی ذی نفوذ به نام امیرشایگان(حامد بهداد) دیدار کند. در این ملاقات امیر شایگان شیفته هما می‌شود و تنها شرط او برای آزادی پدر هما ازدواج است. هما در حالی‌که به نادر سرمد تعلق خاطر دارد، تن به یک ازدواج اجباری می‌دهد و امیر شایگان موفق به دستکاری پرونده و گرفتن حکم کمتری برای او می‌شود. در حالی‌که مقصر اصلی، باندی خلافتکار است که به‌واسطه کاوه سیاح یکی از اقوام



«می‌خواهم زنده بمانم»

به نهادهای انتظامی تولید تنفر می‌کند؟

بررسی سریال‌های شبکه نمایش خانگی

علیرضا سلیمانی

بخش چهارم

زندیک خانواده حقی، اقدام به پنهان کردن مخدر در خودروی او کرده است.

تولید دون کورلونه

در فرهنگ مظلوم دهه شصت

امیر شایگان در سریال «می‌خواهم زنده بمانم» نقش یک دون کورلونه متصل به جریان انقلابی را در دهه شصست ایفا می‌کند که زمینه گنگستری شدن ساختار را فراهم می‌آورد. این شخصیت آن‌قدر پرداخت دقیقی دارد که در لایه‌های گفتن منولوگ‌هایش در ناخودآگاه مخاطب نسبت به دستگاه قضائی و پلیسی کشور تنفر ایجاد می‌کند. این کورلونه تنفربرانگیز حتی از قتل پدرش ابایی ندارد.

لازم به ذکر است تن پدر کشکی و هتک این جایگاه یکی از مضامینی است که در سریال‌های شبکه نمایش خانگی در حال افزایش است.

با اینکه مامور دیگری متوجه این فساد ساختاری در کمیته می‌شود و میل به اصلاح رویه‌های غلط دارد، اما تلاش برای القای صداقت سیستماتیک در همان بخش نخست سریال



از این ورود شکستن حریم خصوصی خانواده حقی است.

چگونگی اثرات وضعی ارائه این سنکسن‌های به نسل نوجوان و جوانی که در کمر جیحیی از دهه شصت ندانند، پیامدهای مخربی را به همراه خواهد داشت، آنهم در دورانی که سازمان نفاق شهرپندی هندی را به خاطر داشتن ریش ترور کور می‌کرد.

اتقاء فساد سیستماتیک در درون نیروی انتظامی و دستگاه قضائی

پس از دستگیری همایون حقی، بهمن دشتی، یکی از رؤسای کمیته وقتی با نگرانی و اصرار دخترش هما مواجه می‌شود به او توصیه می‌کند

محتوای سریال بود و بیانیه نیروی انتظامی روی خروجی خبرگزاری‌ها می‌رود. متن بیانیه نیروی انتظامی بدین شرح است: «این سریال ابیارد «ماهوۃ،شکلۃ» و «محتوایی» داشته و داستان فاقد مستندات و بر مبنای «تخیلات» و «رویا پردازی» نویسنده بوده که نیازمند اصلاحات اساسی است که مراتب، به عوامل و سازندگان اصلی سریال ابلاغ گردید لذا علی رغم تعهدات اخذ شده درخصوص تولید این اثر، ضرورتاً باید به‌واسطه نفوذ امیر شایگان (حامد)، زیور زندی(رویا جاویدنیا) چهره خوش‌سابقه‌ای نبوده و به واسطه نفوذ امیر شایگان پس از انقلاب نجات پیدا کرده و زندگی پنهانی با بهمن دشتی دارد. در واقع دو مهره ذی‌نفوذ از موقعیت خود برای یک ازدواج ثانی از قدرت انتظامی خود سوءاستفاده کرده‌اند.

تاقی و باوری مخدوش از دهه ۶۰ و کمیته انقلاب اسلامی در محتوای این سریال کارسازی شده، چه باوری را در میان مخاطبانش پدید می‌آورد؟ یکی از کاربران توییتری در واکنش به این سریال می‌نویسد: «برای اولین بار بعد از انقلاب که خانواده‌های شهید را همه جا مقدس جلوه می‌دادند،در سریال می‌خواهم زنده بمانم خواهر شهید شخصیتی منفی وصاحب باندومافیاست که به‌خاطر عشقش حاضر شد اقدام به قتل هوو و فرزند هووی خودش کند».

این تصاویر قلابی از دهه شصت از کجا آمده است؟ سیاست اصلی پلتفرم‌های داخلی برای جذب مخاطب، غیر از مستندهای مخدوش کردن دهه ۶۰، انتقام گرفتن دراماتیک از تاریخ معاصر جمهوری اسلامی بر اساس هوش مولف نیست. نوعی الگوی خاص در شبکه نمایش خانگی حاکم است: اغلب آثاری که تولید می‌شوند دست کم باید یک یا چند الگوی معادل داشته باشند. این الگوها سریال‌های ساخت کشور ترکیه هستند.



«می‌خواهم زنده بمانم» نسخه گرت‌هبرداری شده از سریال «عشق‌سیاه» (Kara Sevda) است. این سریال از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۷ از شبکه استار سوبیه‌ای رایبی در نیمه دوم این سریال جنبه‌های رادیکال‌تری به خود گرفت.

تئیدگی تشخیصیت‌ها و اتفاقات اطراف آنان با تحلیل دراماتیک سریال نسبت مستقیمی دارد. در نیمه نخست سریال با «امیر شایگان» آشنا می‌شویم که با اعتباری که به‌واسطه پدر همسرش از انقلابیون ذی نفوذ به‌دست آورده، فساد سیستماتیک را در دستگاه انتظامی و قضائی برای دست یافتن به مطامع شخصی‌اش گسترش می‌دهد.

نفوذ گسترده اشخاص وابسته به مقامات معتمد سیستم سیاسی در دهه ۶۰ با نمد سازی از امیرشایگان (حامد بهداد) که در نیمه نخست سریال به چهره شاخصی تبدیل می‌شود، القای لایه اول روایت است.

داماد حاج آقای افشاری (به زعم سریال از معتمدین قضائی نظام) دختر محکومی را وادار به



دل این جشنواره بودیم که در سطح بین‌المللی هم درخشیده‌اند، اما هنوز نگاه برخی مسئولان فرهنگی و هنری کشور به این جشنواره آن‌گونه که باید باشد، یکی از مهم‌ترین ابزاری که می‌تواند در حمایت و پشتیبانی از جشنواره مردمی فیلم عمار مؤثر افتد موضوع تبلیغات رسانه‌ای آن در رسانه‌های رسمی کشور اعم از صداوسیما، خبرگزاری‌ها فضای به‌اینکه سیزدهمین دوره خود را پشت سر می‌گذارد و همراهی با این جشنواره مردمی است.

رسول شمالی ورزنده